



تخارستان شرقی
مندی

مندی
تخارستان شرقی

asabsanj.com

پلیس کنار دستیم گفت یه گاز از ساندویچت می‌دی گفتم این ساندویچ نیس باتومه گفت پس چرا پیچیدی تو کاغذ ساندویچ؟ پلیس کناریم البته پلیس نبود تا همین یه ساعت پیش که بهش گفتن کرکری کفاشیشو بکشه و قفل بزنه اونم ریموتو از جیبش درآورد و یه دگمه شو فشار داد و کرکراهش همینطور که قیژقیزکنان بسته می‌شد یه صدای بوقی متناوبی هم ازش می‌اومد مث این صداهایی که از مانیتور بالای سر مریضا می‌آد بیب بیب بیب بیب. یارو با نیش باز گفت کرکره‌م اتوماته بعد اومد کنار ما نشست خودشو زورچپون کرد وسط من و رفیقم روی سکوی جلوی مغازه‌ش و من دیدم روکت هاکوپیان‌ش سردوشی داره بعد سرشو نزدیک باتومم کرد و گفت چه بوی خیارشوری‌م می‌ده نگفتی چرا پیچیدی تو کاغذ ساندویچ گفتم خب بفهمی نفهمی من اهل ادبیاتم، داشت با ریموتش ور می‌رفت گفت ته؟ زد زیر خنده و با آرنجش به پهلولی رفیقم سقلمه زد رفیقم گفت هوی دستتو بکش نسناس این اولین حرفی بود که امروز زد از صب تو لک بود دیشب گفته بود کسی صب صداهش نکنه انگار خونه‌ی خاله‌س هاکوپیان گفت تو که اهل ادبیاتی اون مجسمه‌هه کیه وسط میدون پاوه؟ گفتم پاوه؟ پاوه چیه اینکه میدون فردوسی‌ه ولی تا گفت پاوه دلشوره گرفتم یه چیزای ریزی آژیر کشید و از دماغم رفت بالا تا تو مخم یه چیزی مث تراشه‌هایی که از جوشکاری پرت می‌شه تو هوا هاکوپیان گفت ریدی که بعد پا شد رفت سمت یه ون مشکی که کنار خیابون پارک کرده بود و یه دقه بعد همین‌طور که با سر ریموتش منو نشون می‌داد با دو نفر برگشت، پا شدم و سلام نظامی دادم، دو نفر گلنگدن ژسه‌اشو کشید و گفت این روزا ساندویچو تو کاغذ نمی‌پیچین تو زورورق می‌پیچین لوله تفنگش سمت من بود گفت یا تو این کاغذ شمعی‌هاکوپیان گفت مثل هایدادونفر گفت حتا تو جعبه می‌دارن هاکوپیان گفت مث مک‌دونالد دونفر گفت تو جیبت خمیر دندون پاوه داری؟ گفتم نه هاکوپیان با ریموتش زد تو پهلولوم و یه دگمه رو فشار داد صدای جیز جیز الکتریسیته اومد و از نوک فرق سرم لرزید تا پا پا پا پا پا پا پاوه رفیقم گفت بی‌خیال قربان این که از خودمونه یه گهی خورده حالا، دو نفر گفت مایونز چی؟ داری رفیقم گفت بفرمایید و قوطی خلال‌دندونو گرفت جلوش دو نفر چارتا برداشت بقیه نفری یکی، رفیقم فندک زد و خلال دندون همه رو روشن کرد گفتم من سیگاری نیستم به سرم اشاره کردم و شکل نوار مغز تو هوا کشیدم چون هنوز تو شقیقه‌هام صدای جیز جیز الکتریسیته می‌اومد دو نفر خلال دندونشو تکوند سیگار کشیدنش مثل پل رودخانه‌ی کوای بود با لوله‌ی ژسه‌اش به ما اشاره کرد و گفت تو تو تو و تو برین سمت چارراه، این توها یکی‌ش من بودم یکی رفیقم یکی هاکوپیان و یکی موش، راه افتادیم سمت چارراه، موش تمام راه یه کلمه حرف نزد از کنار جدول خیابون راه می‌رفت گاهی هم که به درپوشای مشبک کف پیاده‌رو می‌رسید یهو غیبش می‌زد یا از درز پنجره‌های شوفاژ خونه‌ها سر می‌خورد تو. گفتم والا خوش به حالت تو این سرما یه سولاخ گرمی هست که بخزی توش جواب نداد رفیقم گفت گیر بش نده می‌گه از این یارو عفش می‌گیره بو چرم گاو می‌ده با هاکوپیان بود که آنتن ریموتش رو بالا کشیده بود و هی یه دگمه رو فشار

می‌داد و توش حرف می‌زد مدام هم از صدای بیب بیب بیب می‌اومد به چارراه که رسیدیم ها کویان
گفت دستور، بیب بیب، ایستادیم و گفت هر چی بی‌سیم بگه و دگم‌ه‌ی ریموتش رو فشار داد بی‌سیم گفت
تو از خاوران می‌روی (صدای دو نفر بود با خرخر بی‌سیم) به زمین ناهموار از کشاله‌های قهوه‌ای بلخ تا
منخزین تُخارستان به سنگ‌های تراشیده‌ی بامیان، به سم ستوران بی‌نعلِ هون‌های هپتالی و خون‌های باکالی
و نون‌های بیجاری و تو به شمال برو از گذرگاه ابر تا خاک مرطوب و نم‌زده‌ی ورکان و نوک تیغ لیث
و پاشنه‌ی محمد هندو تا شلپ‌شلپ گل‌ولای و شتک‌شتک خون و های و سیه‌سیه درخت نای و تو به
جنوب برو حکمت روان چو باد در اطراف بحر و بر، تیغ تان ز تابش آفتاب، رونده با کف پای عریان
به شن‌ماسه‌های تفتان و دهان حفره‌های غران و نکیر نفس‌های بدزبان و تو را به باختر می‌بینم رو به
آفتاب با بازوانی گشوده به یسار و یمین از چاه مغرب خورشید مشرق را بیرون کشیده سپرده به غربت
اجرام آسمانی و به مدلت جان‌های آواره و حیرانی... و آبله‌ی پاهای پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره
اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو
برده بود چون دیدم هر کی داره به وری می‌ره منم رفتم خیابون دست‌چیپ همونی که سنگفرشه و
دوطرفش چنار داره با نیمکته‌ی سنگی، از روبرو دو تا دختر می‌اومدن یکیشون موهاش نارنجی بود یکی
مشکی دست یکیشون به بربری بود دست اون یکی سیگار، منو که دید سیگارو جلدی انداخت پشت
سرش گفتم نون بربری شما رو موجه نمی‌کنه، خودم از تیزهوشی‌ام خوشم اومد حرف نزدن رنگشون
عین گچ گفتم تو چرا می‌لنگی؟ شلوارش خاکی بود گفت نمی‌لنگم گفتم کتک خوردی گفت نه گفتم دو
قدم بیا جلو ببینم، اومد، معلوم نکرد که می‌لنگه گفتم دو قدم بیا جلو به قدم عقب بعد بچرخ گفت اینکه
والس آهنگ می‌خاد اون یکی گفت مثلا والس شوبرت یا برامس اون یکی گفت اصن والس جاز اون
یکی گفت والس اون پسره که روس بود اسمش چی بود اون یکی گفت اوژنی گرینکو اون یکی گفت
آره آره با سیگار گوشه‌ی لبش اون یکی همینطور که می‌گفت عالی‌ه انگشتشو فشار داد رو زنگ در به
خونه در که باز شد نون بربری‌اشونو انداختن تو گاری به رفتگره و هل خوردن تو خونه و درو پشتشون
بستن یهو به آهنگی تو کل خیابون پخش شد یکی گفت به به چه حالی داره این موزیک، من که البته
والس بلد نیستم ولی از اینا بلدم و شروع کرد گردی رقصیدن به پسر جوان بود با یه خنده‌ی گل و گشاد
گفت به منم به نخ سیگار می‌دی؟ گفتم این خلال دندونه ولی ساندویچ دارم می‌خوای؟ نشستیم کنار پیاده
رو پسره به جعبه دستش بود اندازه‌ی صندوق میوه به شیار رو سقف جعبه بود گفتم این چیه تو دستت
گفت شیر یا خط می‌کنی اگه خط اومد سکه‌اتو می‌ندازی تو جعبه می‌شه مال من، از این سکه‌ها بعد به
سکه از جیبش درآورد اندازه‌ی نعلبکی گفت می‌خای امتحان کنی؟ گفتم نه، گفت خب بده اونو یهو دلم
ضعف رفت ساندویچو نصف کردم و بهش دادم بقیه‌اشو کردم تو جورابم و پاچه‌ی شلوارمو کشیدم روش
وقتی داشت می‌خورد پرسیدم سمت چیه؟ گفت ژاله، جعبه رو از دستش گرفتم گذاشتم زمین و روش

رنگ گرفتیم: ژاله بر سنگ افتاد چون شد ژاله خون شد، خودشم باهام دم گرفت، خون چه شد خون چه شد خون جنون شد ژاله خون کن بعد دو تامون خندیدیم حالا آهنگ تموم شده بود و صدای بسته شدن کرکره‌ی مغازه می‌اومد با همون صدای بیب بیب مانیتورای تو بیمارستان پسره یهو غمش گرفت صندوقشو گرفت بغلشو و گفت حالا راستی راستی؟ گفتم آره بابا یه ساعت دیگه تو خیابون امیر اکرم دختل می‌آد گفت همم صندوقشو کنار گوشش تکون داد که بفهمه چقد سکه توشه گوشه‌ی لبشو کشید پایین و ابروشو داد بالا بعد پرسید کار موشه‌اس؟ یه صدایی گفت نه خیر، صدا از پنجره‌ی مشبک فاضلاب می‌اومد گفتیم نه کار همین رفیق خودمه از صب اعصابش گه‌مرغی بود گفت همم طوری نیس پیش می‌آد بعد پرسید این ساندویچت مزه‌ی باتوم می‌داد نگا، کاغذ ساندویچو کشید گوشه‌ی لبش و نشونم داد، خونی بود گفتیم نه دیگه اونطورام نیس که تو شلوغش می‌کنی گفت باشه دستت درد نکنه به هر حال و کاغذو انداخت دور گفتیم چیکارش کردی؟ گفت انداختم تو جوق گفتیم شما به جوب می‌گین جوق؟ بیلاخ زد بعد جعبه‌اشو زد زیر بغلش و پا شد رفت گفتیم ببین به خیابون امیر اکرم که رسیدی سرتو برگردون سمت گلوله دستشو برد بالا که بینی خیالت نباشه اون بغل رفتگره هنوز با گاریش ایستاده بود ونون بربری می‌خورد ازش پرسیدم تو آت و آشغالات کاغذ ساندویچ داری؟ گفت اره دست کرد و یه کاغذ مچاله‌ی خیس و خونی داد دستم گفتیم از کجا آوردی جوب رو نشون داد با ابرو نشون داد چون دهنش پر بود و داشت گاریشوهل می‌داد که بره نگا که کردم دیدم جوق پر از خونه پرسید شما به جوب می‌گین جوق؟ بیلاخ زد بعد جعبه‌امو زدم زیر بغلم و پا شدم رفتم گفت ببین به خیابون امیر اکرم که رسیدی سرتو برگردون سمت گلوله دستمو بردم بالا بینی خیالت نباشه بعد گفت بیب بیب بیب بیب بیب